

شهروند شهرهای داستانی

تحلیل زندگی و آثار محمدعلی جمالزاده

حسن میرعابدینی

۷	مقدمه
۱۱	زندگی و زمانه جمالزاده
۲۱	آثار
۲۲	جمالزاده و نقد ادبی
۲۶	داستان‌نویسی
۲۹	داستان کوتاه (۱)
۳۵	میان‌پرده (۱)
۳۹	رمان‌ها
۴۰	دارالمجانین
۴۶	سرگذشت عموحسینعلی (شاهکار)
۵۸	قلتشن دیوان
۶۳	راه‌آب‌نامه
۶۹	صحرای محشر
۷۴	سر و ته یک کرباس
۸۵	میان‌پرده (۲)
۸۹	داستان کوتاه (۲)
۹۰	شاهکار
۹۵	تلخ و شیرین
۱۰۱	کهنه و نو
۱۰۷	غیر از خدا هیچ‌کس نبود
۱۱۲	آسمان و ریسمان
۱۱۵	قصه‌های کوتاه برای بچه‌های ریش‌دار
۱۱۹	قصه ما به سر رسید
۱۲۳	پایان سخن
۱۲۹	جمالزاده‌شناسی
۱۳۵	کتاب‌نامه
۱۳۷	نمایه (اشخاص، آثار)
۱۴۱	تصاویر جلد آثار محمد علی جمالزاده

زندگی و زمانه جمالزاده

«همه وحشتم این است که جایی یک داستان نیم تمام نوشته شده،
و فراموش شده، داشته باشم»

از آخرین سخنان جمالزاده در بستر مرگ

سیدمحمدعلی جمالزاده، پایه‌گذار داستان‌نویسی جدید فارسی و مؤلف نخستین تحقیق اقتصادی ایرانی به روش غربی - گنج شایگان، در جمادی‌الآخر ۱۳۰۹/ژانویه ۱۸۹۲/۱۲۷۰ ش. در اصفهان به دنیا آمد. پدرش سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی، مشهور به صدرالمحققین (۱۲۷۹-۱۳۲۶ق/۱۸۶۲-۱۹۰۸م)، از خطیبان مشهور مشروطه‌خواه و متولد شهر همدان بود. پدر او که از سادات عامل (جبل لبنان) بود، در همدان ازدواج کرد و سیدجمال پس از مرگ پدر، با مادر خود، برای تحصیل به تهران و از آنجا به اصفهان رفت. تقی‌زاده درباره او می‌نویسد: «یکی از بهترین صفات و مزایای آن مرحوم سخن‌گویی او بود به زبان عوام، و به همین جهت تأثیر کلام وی... نظیر نداشت» (ص ۱۴-۱۵). جمالزاده نیز، به تاسی از پدر، دلبستگی وافر به شیوه محاوره و ضرب‌المثل‌های مردم کوچه و بازار یافت و بعدها زبان داستان‌های خود را بر آن پایه بنا نهاد. می‌توان گفت که تأثیر پدر سبب شده است تا گاه داستان‌هایش در ملتقای قصه و خطابه یک خطیب بماند. سخنان دلنشین سیدجمال چنان مورد توجه مردم قرار گرفت که نشریه *الجمال* (۳۶ شماره، از محرم ۱۳۲۵ تا ربیع‌الاول ۱۳۲۶/فوریه ۱۹۰۷ تا آوریل ۱۹۰۸) برای نشر مواعظ او به

چاپ رسید. او همراه ملک‌المتکلمین و حاج فاتح‌الملک و میرزا اسدالله‌خان منشی قونسولگری روس در اصفهان، یکی از اولین آثار پنهانی آزادی‌خواهی را، به نام روزنامه غیبی *رؤیای صادقه* (حدود ۱۳۱۸ق/۱۲۷۹ش) نوشتند (خاطرات جمال‌زاده، ص ۶۵). در سال ۱۳۲۱ق. آن را به کمک یکی از اعضای سفارت ایران در پترزبورگ، در پنجاه شصت نسخه چاپ کردند و برای شاه و رجال وقت فرستادند. بزرگ علوی در *تاریخ ادبیات ایران*، این رساله را به دلیل جنبه تخیلی‌اش، نخستین رمان‌واره فارسی دانسته است. این رساله داستانی «اول تیشه‌ای بود که به ریشه استبداد جسمانی و روحانی در اصفهان زده شد. سیدجمال‌الدین و اعوان و انصارش، پس از انتشار این کتابچه، در اصفهان زیست نتوانستند و ناگزیر در خفا به سمت طهران فرار کردند» (وحید دستگردی، ص ۱۷). بعدها این نوشته، با مقدمه وحید دستگردی، در شماره‌های فروردین تا مهر ۱۳۱۲ مجله *ارمغان* تجدیدچاپ شد.

ماجرای *رؤیای صادقه* را راوی اول شخصی بیان می‌کند که شبی، در عالم رؤیا، سر از «صحرائ وحشت و فضای نامتناهی قیامت» درمی‌آورد و می‌بیند که چگونه روحانی‌نمایان دنیاپرست و حاکمان ظالم پای میزان عدل الهی فراخوانده می‌شوند و پس از برشمرده شدن گناهانشان، به مجازات می‌رسند. یکایک بزرگان و اعیان و علمای اصفهان، از جمله ظل‌السلطان و آقاجفی، را به پای میز حساب می‌کشند و محاکمه می‌کنند و کیفر می‌دهند. آنان به صورتی دموکراتیک محاکمه می‌شوند: حق دفاع از خود را دارند، و جماعت ناظر نقش هیئت‌منصفه را ایفا و گاه با شهادت خود تکلیف متهم را معلوم می‌کنند.

این داستان را می‌توان کیفرخواستی طنزآمیز به ضد ستمگران شمرد. راوی، با اشاره به واقعیت‌ها و چهره‌های مشخص تاریخی، تصویری جامع از اوضاع ناهنجار اصفهان به هنگام حکومت ظل‌السلطان ارائه می‌کند. متن بافتی انتقادی-اجتماعی دارد و به شکلی مکالمه‌ای و نمایشی پیش می‌رود. توجه به جزئیات واقع‌گرایانه در ساخت صحنه، توصیف حالات و سکنات هر یک از احضارشوندگان، و لحن متمایزی- گاه با لهجه اصفهانی- که نویسنده به آنان می‌دهد جنبه روائی متن را قوت می‌بخشد. راوی که منتظر فراخوانده شدن است، هم از درونیات خود می‌گوید و هم به مشاهده و مکاشفه در احوال

دیگران می‌پردازد. حالات و کردار شخصیت‌ها در دادگاه عدل الهی شبیه راه‌های رفته و رفتارهایشان در زندگی واقعی است: به نوکران امر و نهی می‌کنند، دست به دسیسه و توطئه‌چینی می‌زنند، و چماق‌داران را به جان مخالفان عقیدتی خود می‌اندازند. بر اثر ضربه چماق آنان بر سر راوی، او از شدت درد و وحشت از خواب می‌پرد و داستان پایان می‌پذیرد.

جمال‌زاده بخش‌هایی از این نوشته را در جلد اول رمان *سر و ته یک کرباس* نقل کرده و داستان *صحرائ محشر* را با الهام از آن نوشته است. او در آثار خود نشان می‌دهد که هم از روحیه دموکرات و تعصب‌گریز پدر تأثیر پذیرفته و هم از زبان منبری و مردمی او؛ صدای پدر همیشه با پسر می‌ماند و به صورت نثری خطابی در داستان‌هایی که بنای زبان آنها بر ضرب‌المثل‌ها و واژگان عامیانه نهاده شده است، حضور خود را به رخ می‌کشد. جمال‌زاده در *خاطرات* خود می‌گوید: «وقتی با پدر، سوار بر کالسکه جایی می‌رفتیم، برای اینکه حوصله‌مان سر نرود پدرم با ما بازی خیالی می‌کرد. می‌گفت هر کس به نوبت درباره ابرهای آسمان بگوید که آن ابر به چه می‌ماند... قوه تصور من به این شکل پرورش یافت.» پدر اهمیت توجه به جزئیات و شیوه توصیف طبیعت را به پسر می‌آموزد.

سال‌ها بعد، احمد اخوت، در داستان «برادران جمال‌زاده»، دست به خیال‌پردازی جالبی درباره این پدر و پسر می‌زند: در یکی از روزهای ماه رمضان، جمعی از مریدان سیدجمال نمی‌گذارند او برای وعظ به مسجد برود، زیرا خبر یافته‌اند که حکومت عده‌ای را مأمور کشتن او کرده است. جمال‌زاده می‌گوید: «سید یعقوب» خیلی مرید پدرم بود... گفت: آقا من هم واعظ هستم، من به جای شما می‌روم. لباس‌های شما را می‌پوشم و به جای شما وعظ می‌کنم... بقیه حرف‌های آن روز آنها را فراموش کرده‌ام. فقط صحنه جالب لباس عوض کردن، کاملاً جلوه چشمم است... اولین بار بود که می‌دیدم کسی به جای فرد دیگری نقش بازی می‌کند. از همین جا فهمیدم چطور می‌توان در لباس دیگری فرو رفت و به جای او صحبت کرد؛ در جلد آن دیگری... صحنه‌ای که سرنوشت مرا رقم زد و در واقع می‌توانم بگویم کار من از همان روز ماه رمضان آغاز شد. کاری که هنوز هم ادامه دارد؛ یعنی نوشتن درباره روزگار گذشته».